

## مفهوم فلسفه از دیدگاه بوئیوس<sup>۱</sup>

نوشته محمد ایلخانی

رابطه بین فلسفه و دین و، به عبارت دیگر، رابطه بین عقل و وحی، یکی از مهمترین مسائل فلسفه قرون وسطی است. کلیسای کاتولیک بر آن بود که حقیقت کامل و مطلق را مسیح پسر خدا با تجسّدش به بشر اعطا کرده است و شناخت حقیقت خارج از مسیحیت ممکن نیست و دست آورد شیطان است. بدین ترتیب، فلسفه به عنوان تفکر بشری، و جدا از منبع وحی، شیطانی و فاسد دانسته می‌شد و در مقابل حکمت الهی قرار می‌گرفت. دو جریان فکری در قرون وسطی وجود داشت که عبارت بود از حکمت مسیحی که منشأ الهی داشت و فلسفه یونانی-رومی که انسان با عقل خود آن را ساخته بود و می‌خواست با آن به حقیقت دست یابد. اکثر قریب به اتفاق متفکران قرون وسطی درباره این دو نظام فکری به تحقیق پرداختند. عده‌ای مانند قدیس آنسلم و قدیس توماس آکویناس به طور مستقیم با تأمل درباره رابطه فلسفه و دین حوزه هر یک را مشخص کردند و عده‌ای دیگر همچون بوئیوس بحث مستقلی در این باره نکردند، ولیکن جمع‌بندی جدیدی ارائه کردند.<sup>۲</sup>

۱. این پژوهش با همکاری دانشگاه تفرش صورت گرفته است.

۲. برای آشنایی با مابعدالطبیعه بوئیوس و آثارش رجوع شود به: محمد ایلخانی، «وجود از نظر بوئیوس».

یکی از موضوعهایی که طی قرن‌ها ذهن مورخان تاریخ فلسفه مسیحی را به خود مشغول کرده و باعث بحث‌هایی شده است مسیحیت بوئتیوس (۴۸۰-۵۲۴ یا ۵۲۵ میلادی) است. پرسش اساسی این است که آیا او تا هنگام مرگش مسیحی باقی ماند. در حقیقت، بوئتیوس در آخرین اثرش، رساله در تسلائی فلسفه، که آن را در زندان و قبل از اعدام شدنش نوشت، درباره فلسفه و راه‌هایی روحانی آن سخن می‌گوید و اشاره مستقیمی به مسیحیت و اصول اعتقادی آن نمی‌کند و حتی نام مسیح را نمی‌برد. در حالی که قبل از این کتاب، آثاری که به «رسالات کلامی»<sup>۳</sup> معروف‌اند، در دفاع از آیین مسیحی و اصول عقاید آن نوشته بود که در آنها بحث‌های فلسفی عمیقی ارائه کرده بود.

تفاوت روش و محتوای کتاب در تسلائی فلسفه با «رسالات کلامی» باعث شد که عده‌ای از مورخان غربی تا اواخر قرن نوزدهم بر این اعتقاد باشند که این آثار از دو نویسنده مختلف است. البته تا قرون جدید کسی در اسناد این آثار به بوئتیوس شک نکرد. اولین کسی که «رسالات کلامی» را به بوئتیوس منسوب کرد آلکوین (Alcuin) متکلم بریتانیایی قرن نهم میلادی بود و در قرون وسطی کسی به این استناد اعتراض نکرد. متکلمان طرفدار اعتقادات رسمی کلیسای کاتولیک این رسالات را می‌خواندند و آنها را تفسیر می‌کردند. کتاب در تسلائی فلسفه نیز با اینکه بسیار خواننده می‌شد و مورد تفسیر واقع می‌شد و تأثیر بسیار در شکل‌گیری بسیاری از اعتقادات فلسفی و آثار ادبی داشت، ولی به سبب محتوای بسیار نزدیکش به اندیشه یونانی-رومی نوعی ظن در راهبان و متکلمان کلیسایی برانگیخت. از این افراد می‌توان از بوو (Bovo) اهل کوروی (Corvey) نام برد که در قرن دهم میلادی

→

فونگک، ویژه فلسفه (پدیدارشناسی ۲)، سال نهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۵، ص ۲۷۱-۲۹۵: «اصل فردیت و کلیات در آثار بوئتیوس»، نامه فونگک، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۵، ص ۱۱۰-۱۲۳.  
۳. رسالات کلامی بوئتیوس عبارتند از:

- *De fide catholica.*

- *Contra Eutychem et Nestorium.*

- *Quomodo substantiae in eo quod sint bonae sint, cum non sint substantialia bona (De hebdomadibus).*

- *Utrum pater et Filius et Spiritus Sanctus de divinitate substantialiter praedicentur.*

- *De trinitate.*

این رسالات همراه با کتاب *De consolatione philosophiae* (در تسلائی فلسفه) در مجموعه Loeb چاپ شده است. ارجاعات به این رسالات در این مقاله به این چاپ خواهد بود:

Boethius, *Theological Tractates*, With an English translation by H. F. Stewart and E. K. Rand, *The Consolation of Philosophy*, with an English translation by S. Tester, London, New edition 1973.

به معاصرانش هشدار می‌دهد که در کتاب در تسلائی فلسفه مفاهیم و موضوعاتی هست که غیر قابل جمع با مسیحیت است. به گفته او اگرچه این نویسنده چند رساله عالی در کلام نوشته است، ولی در این کتاب به شرح عقاید کلیسا نپرداخته است و از عقاید فیلسوفان، مخصوصاً عقاید افلاطون، سخن می‌گوید. بوو قبول می‌کند که قسمتی از عقاید این فیلسوفان با ایمان مسیحی هماهنگ است، اما در این کتاب مفاهیمی درباره نفس عالم و وجود قبلی ارواح انسانی شرح داده شده است که دور از ایمان مسیحی است.<sup>۴</sup>

در مقابل این جریان کسانی همچون رمیگیوس (Remigius) اهل اوسر، در قرن دهم میلادی و گیوم کونشی در قرن دوازدهم میلادی تفاسیری مسیحی بر کتاب در تسلائی فلسفه نوشتند. تأثیر این کتاب در ادبیات قرون وسطی نیز قابل توجه بود، چنانکه ژان دومون (Jean de Meung) در نوشتن رمان گل سرخ (*Le Roman de la Rose*) از آن بهره بسیار برد و آکاردوس (Achardus) سن ویکتوری، فیلسوف بزرگ قرن دوازدهم میلادی، با قبول مسیحی بودن فلسفه بوئتیوس، او را فیلسوف مسیحی (*philosophus christianus*) خواند<sup>۵</sup> و از آثارش در نوشتن اثر بزرگ فلسفی خود «درباره وحدت» (*De unitate*) استفاده بسیار کرد.

کسانی هم بودند که به اختلاف روش و محتوا بین کتاب در تسلائی فلسفه و «رسالات کلامی» توجه کردند و عقیده داشتند که بوئتیوس در کتاب در تسلائی فلسفه روش عقلی در پیش گرفته است و فلسفه می‌گوید در حالی که در «رسالات کلامی» درباره اعتقادات مسیحی بحث می‌کند. در این میان می‌توان از کنراد اهل هیرشو (Hirschau) در قرن دوازدهم و توماس آکویناس در قرن سیزدهم میلادی نام برد.<sup>۶</sup>

در دوره رنسانس پتروس برتیوس (Petrus Bertius) عدم ذکر عقاید مسیحی و نقل قسمتهایی از کتاب مقدس را دلیلی دانست بر اینکه ظاهراً کتاب در تسلائی فلسفه ناقص است، و غیر قابل قبول

۴. رجوع شود به:

Pierre Courcelle, *La consolation de la philosophie dans la tradition philosophique*, Paris, 1967, pp. 292-95.

5. *De unitate <Dei> et pluralitate creaturarum*, II, 5, Text latin inédit établi, traduit et présenté par Emmanuel Martineau, Paris, 1987, p. 150.

6. *Expositio super librum Boetii de Trinitate*, prolog., ed. B. Decker, Lieden, 1965, p. 47; Cf. R. Crouse, *The Doctrine of Creation in Boethius The De Hebdomadibus and the Consolation*, in *Studia Patristica*, XVII. p. 418.

است که بوئتیوس نمی خواسته است بخشی دیگر دربارهٔ اصول عقاید مسیحی و کتاب مقدس بر آن اضافه کند. پیر کالی (Pierre Cally) در مقدمه‌ای که بر چاپ انتقادی کتاب در تسلائی فلسفه، در سال ۱۶۹۵، نوشت با نظر پتروس بر تیوس و تنی چند، که با او هم عقیده بودند، مخالفت کرد. او معتقد بود که بوئتیوس بدون تردید مسیحی بوده، اما در این کتاب می خواسته است بر اساس نور طبیعی یا فلسفه (lumen naturale sive philosophia) سخن بگوید، زیرا او همچون تر تولیانوس، معتقد بوده است که عقل انسان ذاتاً مسیحی است.<sup>۷</sup>

در قرن نوزدهم برای بسیاری از محققان دیگر عدم ذکر نام مسیح یا عدم نقل قول از کتاب مقدس در کتاب در تسلائی فلسفه نشانهٔ تغییر روش بوئتیوس در این کتاب نبود. برای آنها این امر نشان دهندهٔ عدم پایبندی او به مسیحیت بود. پرسش این مورخان این بود که چطور ممکن است که نویسندهٔ «رسالات کلامی» نویسندهٔ کتاب در تسلائی فلسفه باشد. «رسالات کلامی» برای اثبات اصول اعتقادی مسیحی نوشته شده است. ولی در کتاب در تسلائی فلسفه هیچ اشاره‌ای به مسیحیت نشده است و ذکر از قدیسان و رسولان مسیحی نیامده است. در آن بیشتر نام و افکار یونانیان و رومیان به چشم می خورد. نقش اساسی و تسلی دهنده به فلسفه داده شده است. اوست که امید و پناه دهندهٔ زندانی است و نه مسیح. بدین ترتیب، آنها بوئتیوس را بین عقل گرایان قرار دادند و «رسالات کلامی» را از او ندانستند. تا اینکه کشف آلفرد هولدر (Alfred Holder) در سال ۱۸۷۷ نقطهٔ پایانی بود برای عدم انتساب رسالات کلامی به بوئتیوس.

هولدر نسخهٔ خطی در کتابخانه کارلسروهه (Carlsruhe) پیدا کرد که در آن رسالهٔ بنیانهای امور انسانی (Institutiones humanarum rerum) و خلاصهٔ رساله‌ای کوچک خانوادگی متعلق به کاسیودوروس بود. در این رسالهٔ کوچک کاسیودوروس از خود و خانواده‌اش و دوستانش سخن گفته است، و در این میان از دو دوست معروفش، سپاکوس و بوئتیوس. او در این رساله توضیح می دهد که بوئتیوس کتابی دربارهٔ تثلیث، چند رساله دربارهٔ اعتقادات مسیحی و کتابی بر ضد نستوریوس نوشته است. اوسنر (H. Usener) در رساله‌ای اثبات می کند که این نسخهٔ خطی معتبر است و بوئتیوس نویسندهٔ رسالات کلامی است.<sup>۸</sup>

7. C. de Vogel, "The problem of Philosophy and Christian Faith in Boethius' Consolation", in *Romanitas et Christianitas*, Studia J. H. Waszink, Amsterdam, 1973, p. 360.

8. H. Usener, "Anecdodon Holderi, ein Beitrag zur Geschichte Roms" in *Ostgothischer Zeit*, Bonn, 1877.

اواخر قرن نوزدهم گاستون بواسیه با تأیید نظر چند تن از مورخان معتقد است که بوئتیوس در کتاب در تسلای فلسفه مفاهیم یونانی-رومی را در چهارچوبی مسیحی به کار گرفته است. برای او اصالت این کتاب در این است که به ما اعتقاداتی ارائه می‌دهد که آنها را دو دین کفر و مسیحیت می‌تواند قبول کنند. این کتاب هم کفرآمیز است و هم مسیحی. در عصر بوئتیوس فیلسوفان مسیحی دیگری فیلسوفان قدیم را دنبال می‌کردند. من باب مثال مینیکیوس فلیکس (Minicius Felix)، از شباهت این فیلسوفان با مسیحیان سخن می‌گفت. او نیز در مسیحیت فلسفیش از کتاب مقدس، مسیح و قدیس پولوس و دیگر قدیسان ذکری نکرد و مانند بوئتیوس از اعتقادات مسیحی به طور فلسفی یاد کرد. اعتقاداتی که هماهنگ با بسیاری از مذاهب یونانی‌مآب بود. فیلسوفان مسیحی رومی معمولاً دو نوع تعلیمات را دنبال می‌کردند: تعلیمات رومی و تعلیمات کلیسایی. آنها از ابتدا آثار حکمای یونانی و رومی را مطالعه می‌کردند و در نوشته‌هایشان می‌آوردند. بنابراین، می‌توان گفت که دو انسان در یک انسان زندگی می‌کرده است. دو قسمت از اندیشه بوئتیوس دو نوع کتاب نوشته است. بوئتیوس متکلم مسیحی «رسالات کلامی» را نوشته است و بوئتیوس فیلسوف مسیحی که نظر به فیلسوفان یونانی داشت در تسلای فلسفه را نوشت. روش بوئتیوس همانند روش دکارت، بوسوئه (Bossuet)، فنلون (Fénelon) و مالبرانش (Malebranche) بوده است. این اندیشمندان موضوع ایمان را از موضوع عقل جدا می‌کردند و برای آنها روش بررسی مسائل در هر حوزه متفاوت بود. هنگامی که موضوعی کلامی را مورد بررسی قرار می‌دادند بر پدران کلیسا تکیه می‌کردند و از کتاب مقدس نقل قول می‌کردند. و هنگامی که راجع به وجود خداوند و اختیار بحث می‌کردند از حجیت مذهبی استفاده نمی‌کردند و بر عقل تکیه می‌کردند.<sup>۹</sup>

راند (E. K. Rand) و استیوارت (H. F. Stewart) که «رسالات کلامی» و کتاب در تسلای فلسفه را چاپ و به انگلیسی ترجمه کردند، معتقد بودند که بوئتیوس در «رسالات فلسفی»، کلام و در کتاب در تسلای فلسفه، فلسفه می‌گوید. به نظر این دو بوئتیوس فلسفه و کلام را دو نظام فکری متفاوت می‌داند و معتقد است که موضوعشان مختلف است. موضوع فلسفه ادراک و توضیح جهان عینی است، در حالی که موضوع کلام ادراک و توضیح اعتقاداتی است که وحی الهی در اختیار انسان گذاشته است. راند و استیوارت نتیجه می‌گیرند که بوئتیوس کمک به آماده کردن جدایی فلسفه از

9. G. Boissier, "Le christianisme de Boèce", dans *Journal des savants*, aout, 1889.

کلام در قرن سیزدهم می‌کند و از بعضی جهات او را به توماس آکویناس نزدیک می‌کنند.<sup>۱۰</sup> رائول کارتون (Raoul Carton) نظری جدید ابراز داشت و معتقد بود که ضمن اینکه بوئتیوس تا آخر عمر مسیحی باقی ماند کتاب در تسلائی فلسفه او مملو از مفاهیم مسیحی و اگوستینی است. به عبارت دیگر به نظر او، بوئتیوس فلسفه را به عنوان نظامی جدا از کلام ارائه نکرد.<sup>۱۱</sup> سیلک با حمایت از کارتون، پا را فراتر می‌گذارد و کتاب در تسلائی فلسفه را دنباله دیالوگهای قدیس اوگوستینوس جای می‌دهد.<sup>۱۲</sup>

پیر کورسل معتقد است که بوئتیوس به اسکندریه رفته و فلسفه نوافلاطونی رایج در آنجا را بسیار شبیه به جهان بینی مسیحی یافته است. به احتمال زیاد در آنجا بوئتیوس اندیشه التقاطی خود را شکل داده است و در کتاب در تسلائی فلسفه او به طریق فلسفی و به زبان فلسفه سخن می‌گوید. به این معنی که او فلسفه را از کلام جدا می‌کند. تمایز بین فلسفه و کلام همان روش توماس آکویناس در قرن سیزدهم است. چند تن از محققان نظریه کورسل را قبول می‌کنند. دو وگل بوئتیوس را التقاطی مذهبی معرفی می‌کند که از مسیحیت و فلسفه یونانی-رومی بهره برده است. به عقیده او نیز بوئتیوس کلام را از فلسفه جدا می‌کند، ولی، برخلاف دیگران، او را به توماس نزدیک نمی‌داند.<sup>۱۳</sup>

چون نظر غالب نزد محققان فلسفه بوئتیوس نزدیکی اندیشه او به توماس آکویناس است، به طور خلاصه ببینیم که نظر این فیلسوف بزرگ قرن سیزدهم راجع به فلسفه و کلام چیست. توماس در عصر خود با دو نظام معرفتی روبه‌رو شد. در یک طرف کلام مسیحی بود که نقطه اوج خود را در قرن دوازدهم در کتاب جمالات (Sententia) اثر پطروس لومباردوس Petrus Lombardus و تفاسیر بر آن دید و در طرف دیگر، فلسفه مشایی همراه با ترجمه‌ها و تفاسیری از زبان عربی و بعد از زبان یونانی، به عنوان نظام فکری فراگیری در قرن سیزدهم میلادی ظاهر شد. توماس تفاوتی بنیانی بین این دو نظام معرفتی قائل شد و فلسفه را از کلام جدا کرد. به عبارت دیگر توماس مانند اوگوستینوسیان و نوافلاطونیان عصر خویش ارتباط اساسی بین کلام و فلسفه ملاحظه

10. H. F. Stewart, E. K. Rand, S. J. Tester, *op. cit.*, pp. XI-XV.

11. R. Carton, "Le christianisme et l'augustinisme de Boèce", dans *Revue de philosophie*, V. I, Paris, 1930, pp. 573-659.

12. E. T. Silk, "Boethius, Consolatio philosophia as a sequel to Augustine, Dialogues and Soliloquia", in *Harvard theological Review*, 33, 1939, pp. 19-39.

13. C. J. de Vogel, *op. cit.*, p. 368.

نکرد. در درک تاریخی او فلسفه از یونان و مخصوصاً از ارسطو سرچشمه گرفته است و با شناخت انسان از طبیعت مرتبط است، در حالی که کلام از متون مقدس، کلیسا و آراء قدیسان ناشی شده است.

توماس معتقد است که احکام انسان راجع به موضوعات از دو نظام معرفتی سرچشمه می‌گیرد، عقل و ایمان. حقایق را انسان با عقلش درک می‌کند و حقایق نیز وجود دارند که از حدود توانایی عقل در می‌گذرند و درک آن به وسیله ایمان میسر است. پس عقل موجد فلسفه است و فیلسوفان اصولی را که عقل انسان دریافته است، مورد تحلیل و بحث قرار می‌دهند. این اصول معمولاً مرتبط با طبیعت‌اند. ایمان نیز کلام را ایجاد می‌کند. متکلم اصول و براهین خود را در ایمان می‌جوید و کتاب مقدس برای او حجت است. البته تمام تفاوت بین کلام و فلسفه در موضوع نیست، زیرا این دو نظام در مفاهیم و اصولی نیز مشترکند. اما این امر مانع از این نیست که هر یک موضوعهای خاص خود را داشته باشد. موضوعهایی که مخصوص کلام‌اند، عقل نمی‌تواند آنها را دریابد. موضوعهای خاص فلسفه را خداوند با وحی به انسان ابلاغ نکرده و او آنها را با عقل درک می‌کند. از طرف دیگر هر یک از این دو نظام حقیقت را از دیدگاهی خاص بررسی می‌کند. از باب مثال، فلسفه خدا را در انتهای یک سلسله از براهین عقلی می‌یابد، در حالی که خدا به عنوان اصلی و حیاتی در کلام از همان ابتدا مطرح است، البته نه به عنوان یک فرضیه، بلکه به عنوان حقیقتی یقینی. بدین ترتیب کلام و فلسفه هر دو حقیقت را می‌گویند و چون حقیقت یکی است، حقیقت فلسفی باید مطابق با حقیقت کلامی باشد. به دلیل اینکه اعتقادات ایمانی یقینی‌اند و کسی راجع به آنها شک نمی‌کند، اگر اصلی ایمانی با اصلی فلسفی در تضاد باشد، مطمئناً خطا در اصل فلسفی است. یقین هیچ قضیه فلسفی به اندازه یقین حجیت ایمانی نیست و یقین فلسفی ممکن است غلط باشد. درست است که فلسفه علمی است مستقل و عقلانی، اما پشتیبانی ضروری خود را در ایمان می‌یابد. چون ایمان می‌تواند آن را از اشتباهات احتمالی دور کند و به آن غایت حقیقی را نشان دهد. غایتی که فلسفه با قابلیت و امکانات خود نمی‌تواند به آن برسد. در حالی که برای اوگوستینوسیان و نوافلاطونیان قرون وسطی عقل مرحله‌ای از معرفت انسانی و اشراقی است، عقلی که توماس در نظر داشت عقل ارسطویی بود که با تجرید صور موجودات مادی که حس دریافت کرده بود، به درک مفاهیم مختلف می‌پرداخت و به تنهایی قادر به شناخت صحیح موجودات غیرمادی و ماوراء طبیعی نبود.

قدیس توماس مأموریت دیگری نیز برای فلسفه یا عقل در نظر می‌گیرد که به ایجاد نظام

کلامی - فلسفی معروف او به نام کلام طبیعی یا فلسفی (thologia naturalia) می‌شود. توماس به دو نوع کلام معتقد است: کلام وحیانی که از اعتقادات ایمانی است و کلام طبیعی یا فلسفی که عقل انسان با نور طبیعی خود آن را می‌سازد. این نوع کلام به این معنی است که توماس به عقل نقش توضیح و تبیین مفاهیم ایمانی را می‌دهد. انسان هر چه در توان دارد باید برای تفسیر عقلی اصول و مبانی ایمان، که قابل درک عقلی است، انجام دهد. بنابراین، کلام طبیعی توماس با براهین عقلی سخن می‌گوید. در این کلام طرح و نقشه و مبدأ و غایت را ایمان می‌دهد، اما توضیح محتوا و طریق رسیدن به غایت را عقل یا فلسفه بیان می‌کند. در کلام طبیعی تمام موضوعات فلسفی مورد بحث قرار نمی‌گیرند. نقطه شروع خداوند است که وجودش را ایمان به انسان قبولانده است، پس از آن پیدایش موجودات و انسانشناسی است و در انتها رجعت مخلوقات به طرف خداوند مورد بحث قرار می‌گیرد. کلام طبیعی از جایی شروع می‌کند که به اعتقاد توماس انتهای راه فلسفه است، یعنی وجود خداوند. بدین ترتیب می‌بینیم که به اعتقاد توماس دو نوع آثار از خود به جای گذاشته است، آثار کلام طبیعی یا فلسفی مثل کتاب معروفش *مختصر الهیات (Summa Theologiae)* و آثار فلسفی مانند تفاسیری که بر آثار ارسطو نوشته است.

مانند در اینجا به بررسی در آثار کلامی و فلسفی بوئتیوس خواهیم پرداخت تا ببینیم که نقش فلسفه در جهان بینی او چه بوده است. در وهله اول باید بگوییم که بدون تردید بوئتیوس تا هنگام زندانی شدنش مسیحی بود. او از خانواده اشرفی «آنیکی» بود که از اواسط قرن چهارم میلادی مسیحی شده بودند. اصولاً باید توجه داشت که مسیحیت در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم در ایتالیا رواج کامل یافته بود و اکثر اشرف رومی مسیحی بودند. تئودوریک (Theodoric)، پادشاه اوستروگوتها (Ostrogoths) با اینکه اختلافات اعتقادی با کلیسای کاتولیک داشت، بدون شک مسیحی بود و مدافع مسیحیت. کاسیودوروس (Cassiodorus) و انودیوس (Ennodius) دوستان بوئتیوس، همسرش روستیکیانا (Rusticiana) و پدر همسرش سیماکوس مسیحی بودند. در آن زمان قانون رومی ازدواج بین مسیحیان و پیروان ادیان رومی را ممنوع اعلام کرده بود و به نظر نمی‌رسد که دختر سیماکوس مدافع دین مسیحی به عقد یک غیر مسیحی در آمده باشد.

در «رسالات کلامی» مخاطبان بوئتیوس مسیحیان‌اند. البته چون سعی بوئتیوس در این رسالات شرح و تبیین مطالب به طریق عقلی و منطقی است، می‌توان این فرض را در نظر گرفت که او نیم‌نگاهی هم به غیر مسیحیان داشته است. ولیکن به نظر می‌رسد که مخاطبان کتاب در تسلائی فلسفه غیر مسیحیان



را نیز در برمی‌گیرد. حال بپردازیم به بررسی نقش فلسفه، عقل و ایمان در «رسالات کلامی». در اولین نظر، می‌توان به‌وضوح دریافت که بوئیوس از اصول فلسفه یونان برای تبیین مفاهیم اساسی اعتقادی مسیحی استفاده می‌کند. در بررسی اصل تثلیث و چگونگی اتحاد و تشخیص سه شخص تثلیث در رساله دربارهٔ تثلیث (*De Trinitate*) او از مقولات ارسطویی استفاده می‌کند و هنگامی که راجع به وجود و جوهر سخن می‌گوید، رد پای فلسفه‌های افلاطونی، مشایی، افلاطونی میانه و نوافلاطونی آشکارا دیده می‌شود. در سایر رسالات کلامی نیز، به غیر از رساله دربارهٔ ایمان مسیحی (*De fide catholica*)، همین امر دیده می‌شود. در رسالهٔ اخیر بوئیوس به توضیح عقاید و جهان‌بینی مسیحی از منشأ یهودی آن می‌پردازد و استفادهٔ کمتری از مفاهیم فلسفی می‌کند. در اینجا بوئیوس بسیار نزدیک به سنت کلیسایی است و در خط قدیس اوگوستینوس است.

البته استفاده از مفاهیم و حتی اصول فلسفه یونانی و رومی امری رایج نزد متفکران مسیحی بوده است. اوگوستینوس نیز که از پایه‌گذاران سنت کلیسایی است، از فلسفه یونان بهره بسیار برده بود و از آن در نوشته‌های خود به‌طور مستقیم و غیرمستقیم استفاده کرده بود، چنانکه ساختار و سازمان فلسفه‌اش نوافلاطونی است. حتی متکلمی چون ترتولیانوس (*Tertullianus*) (قرن سوم میلادی) که فلسفه یونان را مورد شدیدترین حملات قرار داده بود و تا حد ناسزاگویی پیش رفته بود، تحت تأثیر فلسفه رواقی بود. در اینکه ساختار و سازمان کلام مسیحی از فلسفه یونان به‌وام گرفته شده است، بحثی نیست، نکته مهم مقدار و درجه استفاده از این فلسفه است. در اینجا متفکران مسیحی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. عده‌ای مدعی کنارگذاشتن عقل یا فلسفه در بررسی موضوعات کلامی بودند و ایمان صرف را برای تقریب به الوهیت برگزیده بودند. عده‌ای دیگر سعی در حفظ اعتدال در استفاده از عقل داشتند و عده‌ای دیگر بیش از دیگران مصرّ در استفاده از عقل در مسائل اعتقادی بودند. بوئیوس در «رسالات کلامی» در کدام گروه قرار می‌گیرد؟

او علاقه‌مند به شناخت روش علمی و استفاده از آن در فهم موضوعات اعتقادی است، چنانکه در رسالهٔ چگونه جواهر نیکویند...<sup>۱۴</sup> روش خود را در بررسی و توضیح مسائل کلامی بر اساس ریاضیات و سایر نظام‌های علمی بنا می‌کند. منظور او از نظام‌های علمی حساب، هندسه، نجوم و موسیقی است که دسته چهارگانه فنون هفتگانه (*artes liberales*) را شکل می‌داد.<sup>۱۵</sup> در مقدمه کتاب

14. *Quomodo substantiae...*, op. cit., pp. 38-40.

15. فنون هفتگانه به دو دسته سه‌تایی و چهارتایی تقسیم می‌شدند و شامل دستور زبان، خطابه، جدل، حساب،

درباره علم حساب (*De arithmetica*)<sup>۱۶</sup> نیز ذکر می‌کند که با بهره بردن از این چهار علم، حقیقت به دست می‌آید و بدون ملاحظه حقیقت چیزی به درستی شناخته نمی‌شود. زیرا حکمت (*sapientia*) شناخت و درک چیزهایی است که حقیقتاً وجود دارند.<sup>۱۷</sup>

در کتاب در تسلائی فلسفه می‌گوید آنچه انسان را از دیگر موجودات متمایز می‌کند عقل است؛ انسان حیوان دو پای عاقل است.<sup>۱۸</sup> در رساله درباره تثلیث نیز از روش عقلانی استفاده می‌کند، چنانکه به پدر زن خود می‌نویسد که بحث راجع به موضوع مشکل تثلیث را در نظمی منطقی و عقلانی سازمان داده است.<sup>۱۹</sup> در ابتدای بخش دوم همین رساله می‌گوید مطالب را طوری مورد بررسی قرار می‌دهد و تحلیل می‌کند که بتوان آن را با عقل درک کرد و از سیسرون فیلسوف رومی شاهد می‌آورد.<sup>۲۰</sup> بدین ترتیب برای او اصول عام مذهب مسیحی به طور اصولی قابل درک عقلی است و به صراحت از استفاده از تعلیمات عمیق فیلسوفان سخن می‌گوید، ولی با مخفی کردن آنها در اصطلاحاتی جدید و در معنایی غیر معمولی می‌خواهد خطر بدفهمی اغیار را از بین ببرد، به گفته او، کسانی که توانایی درک رساله او را ندارند شایسته خواندن آن نیستند.<sup>۲۱</sup> در خداشناسی نیز گفتار فیلسوفان برای او حجت است.<sup>۲۲</sup> او خود را هم فیلسوف می‌خواند و هدف فیلسوفان را تبیین اینکه عقل انسان تا چه حد می‌تواند راجع به الوهیت سخن بگوید در نظر می‌گیرد.<sup>۲۳</sup> البته منشأ و بذر توضیحات عقلانی خود را نوشته‌های قدیس اوگوستینوس می‌داند.<sup>۲۴</sup> و بدین ترتیب با استفاده از شخصیت اوگوستینوس خود را به کلیسا نزدیک می‌کند.

با وجود این، به نظر بوئتیوس قدرت عقل در شناخت حقایق نامحدود نیست. عقل نیز محدودیتهایی دارد و نمی‌تواند تمام حقایق الهی را درک کند. اصولاً موجودات بسیط همانند خداوند و

→

هندسه، نجوم و موسیقی بود. این علوم در مدارس رومی تدریس می‌شد و قرون وسطاییان نیز تدریس آنها را برای آماده کردن دانشجویان برای تحصیل الهیات ضروری می‌دانستند.

16. Migne, J. P., *Patrologia latina*, Vol. 63, 1081c.

۱۷. همچین رجوع شود به:

Boëcc, *Courts traités de théologie, textes traduits, présentés et annotés par H. Merle*, Paris, 1991, n.

15, p. 100.

18. *De consolatione philosophiae*, V, pt. v, *op. cit.*, p. 412.

19. *De Trinitate*, *op. cit.*, p. 2.

20. *De Trinitate*, II, *op. cit.*, p. 8.

21. *De Trinitate*, *op. cit.*, p. 4.

22. *De Trinitate*, IV, *op. cit.*, p. 20.

23. *De Trinitate*, *op. cit.*, p. 4.

24. *Ibid.*

ماده به طور کامل و تماماً قابل درک عقلی نیستند. عقل این دو را از راه حذف موجودات و انتزاع می‌شناسد.<sup>۲۵</sup> شناخت حقایق براساس اشراق الهی است. در ابتدای رساله درباره تثلیث، شرح می‌دهد که مدت زیادی درباره موضوع تثلیث به تأمل پرداخته بود، تا اینکه نور الهی او را لایق دانسته و به او قابلیت بحث در این موضوع را اعطا کرده است.<sup>۲۶</sup> او به خوانندگان خود یادآوری می‌کند که با قوه خیال نیست که تا حد تحلیل عقلی موضوع تثلیث پیش رفته است. رؤیت روحانی محض این امکان را برای او فراهم کرده است و همان‌طور که عقل الهی هر چیزی را درک می‌کند، انسان نیز باید با نظر درونی روح خود به پیش رود.<sup>۲۷</sup>

بوئیوس علم یا معرفت نظری را به سه نوع تقسیم می‌کند: علم طبیعی (naturalis)، علم ریاضی (mathematica) و علم الهی یا کلام (theologica). علم طبیعی مربوط است به آنچه در حرکت است و جدا از ماده نیست. این علم صور اجسام را که با ماده متحد شده‌اند و در واقعیت ممکن نیست که بدون جسم وجود داشته باشند، بررسی می‌کند. اجسام در حرکتند، چنانکه حرکت خاک به طرف پایین و آتش به بالاست و صورت متحد با جسم حرکت مخصوص خود را دارد. موضوع ریاضیات بدون حرکت، ولی غیر انتزاعی (inabstracta) است. این علم صور اجسام را بدون ماده آنها، یعنی بدون حرکت، بررسی می‌کند. این صور در ماده‌اند و از آن جدا نیستند. موضوع کلام نامتغیر، انتزاعی و جدا از ماده است. تنها موجودی که این خصوصیات را دارد خداست. موضوعهای علم طبیعی به طریق عقلانی (rationabiliter)، علم ریاضی به طریق منظم یا منطقی (disciplinaliter) و کلام، که مربوط به الوهیت است، با خرد یا اندیشه (intellectualiter) بررسی می‌شوند. پس در کلام کاری با قوه خیال یا تصور نیست، زیرا نظر متکلم به صورت حقیقی است و نه به تصاویر آن که مربوط می‌شود به قوه خیال.<sup>۲۸</sup> بحثهای کلامی او در سومین قسم علم یعنی کلام جای می‌گیرد.

رساله در تسلای فلسفه را بوئیوس در اواخر عمرش هنگامی نوشت که به جرم خیانت به تئودوریک امپراتور اوستروگوتها، که روم غربی را تحت سلطه خود در آورده بود، به زندان افتاد و منتظر اجرای حکم اعدامش بود. نویسنده با آه و ناله و اشک رساله را آغاز کرده و از بداقبالی و بی‌مهری و خیانت دنیا و دنیاداران و همراهان و دوستان شکایت بسیار می‌کند. حتی به مرگ نیز

25. *Contra Eutyches et Nestorium*, I, *op. cit.*, p. 78.

26. *op. cit.*, p. 2.

27. *De Trinitate*, VI, *op. cit.*, p. 30.

28. *De Trinitate*, II, *op. cit.*, pp. 8-10.

خوش آمد می‌گوید. او مدّعی است که کسی به فریادهایش گوش نمی‌دهد و بخت و اقبال (fortuna) نیز از او روی برگردانیده است، الهه‌های شعر و موسیقی (Muses) بر او ظاهر می‌شوند و او را مجبور به نوشتن می‌کنند.<sup>29</sup> در این حال نزار، فلسفه (philosophia) به صورت بانویی با هیبت عظیم، با نگاهی نافذ و سپایی به طراوت شکوفه‌ها، بر او ظاهر می‌شود. اما به نظر قدری قدیمی یا به تعبیری دیگر پیر، می‌آید که کسی فکر نمی‌کند که او هم عصر ماست. یعنی فلسفه در عین جوانی و طراوت و تازگی بسیار قدیمی است. گاهی به نظر می‌آید که این بانو دارای قامتی است بسیار بلند که تاج او به آسمان می‌رسد، چنانکه دید انسان به آن نمی‌رسد و گاهی قامت او عادی به نظر می‌آید. لباسی فاخر و زیبا و خراب‌نشدنی به تن دارد که خود بافته است. بر روی آن دو حرف p در پایین و th در بالا نقش بسته است. بین این دو حرف پلکانی مانند نردبانی است که از حرف پایینی به حرف بالایی می‌رود. دستهایی با خشونت تمام لباس بانوی فلسفه را پاره کرده و هر یک تکه‌ای از آن را به غنیمت برده‌اند. در دست راست این بانو کتانی و در سمت چپش عصایی است. در اینجا بوئیوس با کمک از تمثیل منظور خود از فلسفه و نقش آن را در زندگی انسان بیان می‌کند. منظور از دو حرف p و th فلسفه عملی (pratique) و فلسفه نظری (théorique) است که اولی پایه و بنیان دومی است. به این معنی که ابتدا باید با فلسفه عملی آغاز کرد و از طریق آن به فلسفه نظری دست یافت. باید عمل با فکر توأم باشد. نه مانند آنانی که تنها پاره‌هایی از لباس فلسفه را به دست آورده‌اند و بدین ترتیب فاقد حکمت شده‌اند. به نظر می‌رسد که تمثیل پاره پاره بودن لباس بانوی فلسفه را به دو صورت می‌توان تفسیر کرد. اول اینکه هر متفکری قسمتی از حقیقت را دریافته و هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی تمام حکمت باشد. دوم اینکه حقیقت به طور ناقص نزد همه کس هست. تفسیر دوم نزد متفکران قرون اولیه مسیحی مانند یوستینوس (Justinus) و کلمنس (Clemens) اسکندرنی دیده می‌شود. این متفکران با کمک از نظریه لوگوس (logos) این فکر را بیان کردند. لوگوس به زبان یونانی به معنی عقل و سخن است و اولین جملات انجیل یوحنا عیسی مسیح را کلمه یا لوگوس خداوند، یعنی عقل الهی، می‌داند. در این انجیل آمده است که لوگوس با وجود خدا بودن نور آدمیان است. این جمله را برخی از متفکران مسیحی چنین تفسیر کرده‌اند که عقل خداوند به هر انسانی، خواه مشرک، خواه مسیحی، نور آگاهی عطا کرده است. بدین ترتیب تمام انسانها از نور عقل خداوند بهره‌مند و صاحب قسمتی از حقیقت‌اند، مخصوصاً فیلسوفانی مثل سقراط و

29. *De consolatione philosophiae*, I, m. i, pp. 130-132.

افلاطون.<sup>۳۰</sup> همگی باور دارند که عیسی مسیح به عنوان حقیقت در برهه‌ای از زمان ظهور کرده و تنها آنهایی که به او معتقدند آگاه از تمام حقیقت‌اند. البته در اینجا بوئتیوس در بررسی ماهیت حقیقت و عام بودن آن اشاره‌ای به کتاب مقدس نمی‌کند، اما فلسفه را همان حکمت (sapientia) می‌داند.

زندانی فلسفه را باز می‌شناسد. فلسفه به او شیر داده و او را تغذیه کرده است تا اینکه به سن بلوغ رسیده است.<sup>۳۱</sup> و زندانی اذعان می‌دارد، که از جوانی او را می‌شناخته است. زندانی از او دلیل ظهور دوباره اش را می‌پرسد. بانوی فلسفه آمده است تا با زندانی همیاری و همدردی کند. او آمده است تا زندانی را تسلی دهد. اصولاً زندانی به خاطر فلسفه در بند است. او در بند است چون دیگران از فلسفه و حکمت متنفرند. و این اولین بار نیست که حکمت (sapientia) مورد حمله نابکاران قرار گرفته و به خطر افتاده است. فلسفه از قبل از افلاطون با حماقت و نخوت مقابله کرده است و هنگام مرگ پیروزمندانۀ سقراط در کنار او بوده است. پس از مرگ او رواقیان و اپیکوریان سعی کردند که میراث او را از آن خود کنند. اما بانوی فلسفه مقاومت کرد و آنها هر یک قسمتی از لباس او را به غنیمت بردند و گمان کردند که صاحب همه حکمت شدند. و عده‌ای نیز با دیدن پاره‌های لباس بانوی فلسفه در دستان آنها گمان کردند که آنها خدمتگزار بانوی فلسفه‌اند و دارنده حکمتند. حتی اگر زندانی راجع به فرار آناکساگوراس از آتن یا مرگ زنون الیایی در مقابله با استبداد و یا مرگ سقراط زندانی به دلیل غیر رومی بودن آنها چیزی نشنیده باشد می‌بایست راجع به مرگ کائوس (Caus)، سنکا و سوراتوس (Soranos) چیزهایی بداند. تنها علت مرگشان دنبال کردن طریق بانوی فلسفه بود و در نتیجه رفتار و کردارشان مغایر با بدکاران بود. اگر عده بدکاران بسیار است و بر ما خشمگین‌اند باکی نیست. ما آنها را تحقیر می‌کنیم و آنها در جهل محض خود سرگردانند.<sup>۳۲</sup>

بوئتیوس فلسفه را در مقابل شعر و عقل را در مقابل احساس قرار می‌دهد، زیرا هنگامی که بانوی فلسفه الهه‌های شعر را در اطراف تخت زندانی می‌بیند که به او کمک می‌کنند تا محنت خود را بنویسد. با شدت آنها را طرد می‌کند. آنها نه تنها نمی‌توانند درد و رنج زندانی را درمان کنند، بلکه با زهر شیرین خود آن را شدت می‌بخشند. عقل را با میل و شهوت مسدود می‌کنند و انسان را نه تنها از پیاویش نجات نمی‌دهند، بلکه او را به آن عادت می‌دهند. بانوی فلسفه الهه‌های خود را جان‌نشین

۳۰. بوئتیوس نیز در دهان بانوی فلسفه می‌گذارد که مثال حکمای واقعی افلاطون و ارسطویند و دیگر فیلسوفان مثل اپیکوریان و رواقیان پاره‌هایی از لباس او را دارند و فکر کرده‌اند که به تمام فلسفه دست یافته‌اند

*De consolatione philosophiae*, I, pr. iii, pp. 140-142.

31. *Ibid.*, I, pr. II, pp. 138-39.

32. *Ibid.*, I, pr. iii, pp. 140-43.

الهی‌های شعر می‌کند.<sup>۳۳</sup>

بانوی فلسفه ملکه تمام فضایل است و در آسمان زندگی می‌کند.<sup>۳۴</sup> فلسفه برای درمان آمده و با آمدن او باید شکایات را به کنار گذاشت.<sup>۳۵</sup> فلسفه علل مخفی چیزها و علل نیکویی‌هایی را که در تاریکی و ظلمت قرار گرفته‌اند توضیح می‌دهد و آشکار می‌کند.<sup>۳۶</sup> به نظر می‌آید که وظیفه فلسفه روشن کردن و راهنمایی فکرهای اغفال شده است. هدف آن اعمال فانی و فکر دنیوی نیست. او می‌خواهد چشمان زندانی را از اعمال و ارزشهای دنیوی که مانند ابری آنها را پوشانیده است، پاک گرداند.<sup>۳۷</sup> فلسفه عالیترین تسلای (summum solamen) ارواح خسته و بیزار از زندگی است و با استدلالها و آوازه‌هایش به آنها حیات دوباره می‌بخشد و آنها را به سعادت حقیقی (veram felicitatem) رهنمون می‌کند.<sup>۳۸</sup> فلسفه زندانی را نجات می‌دهد و درهای آسمان را به روی او می‌گشاید. با عمل فلسفه زندانی مطمئن است که چشمانش نور را می‌بیند و ظلمات او را ترک گفته است و او نیروی تازه‌ای یافته است.<sup>۳۹</sup> فلسفه به انسان با الهایی برای پرواز به اوج آسمانها می‌دهد و از آنجا می‌توان به جهان تنفرآمیز نظر کرد.<sup>۴۰</sup>

فلسفه راجع به تمام مسائل، الهی و انسانی، سخن می‌گوید، اسرار طبیعت را آشکار می‌کند، راه ستارگان را به انسان می‌آموزد و شخصیت او را بر اساس نمونه‌های آسمانی شکل می‌دهد و در کنار خداوند راه‌گشاست و خداوند آن را در ذهن انسان قرار می‌دهد.<sup>۴۱</sup> فلسفه انسان را به خدا راهنمایی می‌کند و او را شبیه خداوند می‌سازد و میل به موجودات فناپذیر را از او دور می‌کند.<sup>۴۲</sup>

با اینکه مفاهیم بسیاری از فلسفه‌های متأخر یونانی-رومی در کتاب در تسلی فلسفه به چشم می‌خورد<sup>۴۳</sup>، ولیکن بسیاری از آنها در چارچوبی مسیحی به کار گرفته شده است و به‌طور عمده مشکلی با اصول اعتقادات مسیحی ایجاد نمی‌کند. بوئتیوس از مشیت خداوند و نیکویی او و چگونگی نظم عالم می‌نویسد. این مفاهیم نزد مسیحیان و غیرمسیحیان رومی مشترک بود و چه بسا عدم اشاره مستقیم به مسیحیت خوانندگانی از غیرمسیحیان را نیز جلب می‌کرد. خدای این کتاب خصوصیت

33. *Ibid.*, pp. 134-35.

35. *Ibid.*, I, pr. ii, p. 138.

37. *Ibid.*, I, pr. ii, p. 138.

39. *Ibid.*, I, m. III, p. 140.

41. *Ibid.*, I, pr. iv, p. 146.

34. *Ibid.*, I, pr. iii, p. 140.

36. *Ibid.*, IV, pr. vi, pp. 356-57.

38. *Ibid.*, III, pr. i, pp. 228-31.

40. *Ibid.*, IV, m. i, pp. 314-17.

42. *Ibid.*, I, pr. iv, p. 156.

۴۳. محققان از تأثیر مفاهیم افلاطونی، رواقی و نوافلاطونی گفته‌اند. از جمله رجوع شود به:

C. J. de Vogel, *op. cit.*, pp. 364-68.

زنده‌تر و مشخص‌تر از خدای فیلسوفان دارد. او خالق است و به جهان نظم داده است. بوئیوس خدا را با پارسایی، اطمینان و عشق ثنا می‌گوید. در دعا فروتنی و افتادگی می‌کند و این فروتنی میوهٔ فضلی است که از خداوند خواسته و دریافت کرده است. درست است که خداوند به‌عنوان خیر اعلا (Summum Bonum) التقاطی از خدای فلسفه‌های افلاطونی با خدای خالق مسیحیت است، ولیکن بوئیوس خیر اعلیٰ را فقط در خشنودی، در حکمت یا در فضیلت رایج در این فلسفه‌ها قرار نمی‌دهد، بلکه در شناخت و تمتع و شغف نیز که در مسیحیت مهم است، قرار می‌دهد، و نیز در عروج از موجودات دنیوی، که همهٔ آنها ناقص و فناپذیرند، به خیر واحد و کامل که پدر آسمان و زمین خوانده می‌شود، کسی که غایت مطلوب همهٔ موجودات است و با نیکویی‌اش جهان را اداره می‌کند.

بعضی از محققان موارد بسیاری را در تسلائی فلسفه نشان داده‌اند که بر مسیحی بودن این اثر دلالت می‌کند و محققان دیگر مفاهیمی از فلسفه و ادبیات یونانی-رومی را در آن یافتند و آن را علامت تعلق خاطر بوئیوس به فکر غیر مسیحی پنداشتند. به نظر ما هر دو گروه در یافته‌های خود محق اند و نشانه‌هایی از استفادهٔ بوئیوس از هر دو طریق وجود دارد. اما پرسش اساسی این است که چرا این فیلسوف به‌سادگی هر دو طریق تفکر را کنار یکدیگر می‌گذارد. قبل از بوئیوس نیز تنی چند از فیلسوفان مسیحی سعی در جمع بین آیین و اعتقادات مسیحی و مبانی فلسفهٔ یونان داشتند. بسیاری از متفکران مسیحی ریشهٔ دین مسیحی و فکر یونانی را یکی می‌دانستند. آنها در تفسیر خود از کتاب مقدس تضادی بین آن و فلسفه نمی‌دیدند و به پیروی از فیلون اسکندرانی حتی کتاب مقدس را منشأ فلسفه خواندند. نزدیک کردن دین به فلسفه از خصوصیات دورهٔ یونانی‌مآبی است. باید در نظر داشت که اندیشهٔ یونانی‌مآبی مذهبی است و فلسفه رنگ مذهبی به خود می‌گیرد. دین نقش فلسفه را ایفا می‌کند و فلسفه نقش دین را. فلسفه دیگر تفسیری از جهان برای شناختن بهتر آن نیست. فلسفه نجات می‌دهد و نقش منجی بر عهده دارد. ایمان نه تنها تضادی با فلسفه ندارد، بلکه فلسفی می‌شود. آثار فیلسوفان کلاسیک تفسیر دینی می‌شود. افلاطون دیگر فیلسوفی جهان‌شناس نبود، بلکه مراد و راهنما و خردمندی بود که راه درست زیستن، یعنی نزدیکی به الوهیت، را نشان می‌داد. سقراط هم همین‌طور و مرگش برای نجات روح از بند ارزشهای دنیوی و رسیدن به حکمت بود. تغییر دین تغییر فلسفه می‌شود، چنانکه یوستینوس از فلسفهٔ افلاطونی به دین مسیحی به‌عنوان فلسفه‌ای جدید می‌پیوندد. این برداشت را نه تنها می‌توان نزد فیلسوفان بزرگ یونانی‌مآب همچون پلوتارخوس (Plutarcus)، پروکولوس و افلوپین مشاهده کرد، بلکه مسیحیان نیز به این برداشت اعتقاد داشتند.

برای آنها نیز منشأ دین و فلسفه یکی است: عقل یا لوگوس (logos). خداوند به عنوان لوگوس به تمام عقول نور آگاهی اعطا کرده است و خود لوگوس یعنی مسیح متجسد شد و انسان با او به تمامیت فلسفه یا دین دست یافت.

برخلاف تفاسیری که به موجب آنها بوئیوس در «رسالات کلامی» خود کلام می‌گوید و دم از دین می‌زند و در کتاب در تسلائی فلسفه عقل‌گراست، ما معتقدیم که بوئیوس در کتاب در تسلائی فلسفه نیز از دین سخن می‌گوید، ولیکن این دین فلسفی شده است، یعنی او به طریق یونانی‌مآبان سخن می‌گوید.<sup>۴۴</sup> در این کتاب دین از فلسفه جدا نیست و ایمان با عقل یکی شده است. بوئیوس، همانند فیلسوفان مدرسی، تضادی بین عقل و ایمان نمی‌بیند. بانوی فلسفه نماینده دین و فلسفه است. او منشأ الهی دارد و اگر بوئیوس به طور مستقیم از اعتقادات مسیحی سخنی نمی‌گوید برای این است که از حکمت می‌گوید و احتمالاً احتیاجی به آوردن دلیل و حجّت مسیحی نیست. پس فلسفه همان حکمت الهی است که انسان را نجات می‌دهد و با خداوند متحد می‌کند، و همانند روح القدس تسلی می‌دهد. جالب توجه این است که بوئیوس نقش تسلی دادن و ثبات در ایمان را که سنت مسیحی در محدوده قدرت روح القدس قرار می‌دهد، به فلسفه نسبت می‌دهد. بانوی فلسفه همانند قدیس مسیحی به زندانی عدم اهمیت دنیا و ارزشهای آن را گوشزد می‌کند و نظر او را به سعادت و خیر واقعی که در دنیایی دیگر با ارزشهایی متفاوت است، جلب می‌کند. بدین وسیله اندوه او را از بی‌وفایی دنیا و دوستانش تسکین می‌دهد. درست است که بوئیوس در زندان آرامش سقراط را ندارد و دایم از بی‌وفایی دوستانش شکایت می‌کند. ولی این عدم آرامش و اضطراب موقت است و او هم پس از راهنماییهای بانوی فلسفه همانند سقراط با آرامش تمام به طرف مرگ رفت و آن را با آغوش باز پذیرفت، چشم به سعادت و خیر حقیقی که خداوند است دوخت و اعلام بیزاری از نیکوییهای جهان و ارزشهای دنیوی کرد.

فلسفه در کتاب در تسلائی فلسفه معادل علم کلام در رساله درباره تثلیث است. دیدیم که کلام درباره امور مجرد و جدا از ماده است، همین امر برای فلسفه نیز صادق است. سپای الهی فلسفه همانند سپای کلام مقدس است و هر دو کوشش می‌کنند که به طریق عقلی (intellectualiter) اسرار الهی را توضیح

۴۴. بدین ترتیب‌نی‌توانیم با نظر بواسیه (p. 460) موافق باشیم که معتقد بود که بوئیوس مانند متکلمان قرن هفدهم (مالبرانش، بوسونه و فنلون) دین را از فلسفه جدا کرده بود و در رسالات کلامی، مانند اوگوستینوس، کلام می‌گوید و در کتاب در تسلائی فلسفه، مانند افلاطون، فلسفه می‌گوید. البته باید یادآوری کنیم که بواسیه نظریه جدایی دین از فلسفه نزد بوئیوس به شکل اسکولاستیکی را در تشابه با کلام قرن هفدهم فرانسه توضیح می‌دهد.



دهند. اما باید در نظر داشت که این دو اثر از لحاظ شکل و محتوا متفاوت اند. در «رسالات کلامی» بوئتیوس می‌خواهد موضوعات اعتقادی مسیحی را به کمک عقل توضیح دهد. به نظر او سنت کلیسایی در مقابل سابلوسی‌ها، نستوری‌ها، آریوسی‌ها و مونوفیزیته‌ها حق دارد. این بحث در درون مسیحیت صورت می‌گیرد. بین مسیحیانی است که با یکدیگر اختلاف نظر دارند. اما موضوع مورد بحث در کتاب در تسلائی فلسفه از حدود موضوعهای مسیحی در می‌گذرد. حکمت عام و کلی است که سخن می‌گوید و در بانوی فلسفه متجسم شده است. بانوی فلسفه نه کافر است و نه بدعت‌گذار و نه مسیحی. در این کتاب تضاد کفر و ایمان به شکلی عام مورد بحث است. تعارض مورد نظر او بین حکمت و جهل به طور عام است. فهم نظم عقلانی عالم و بلهوسپهای تقدیر و نقش اختیار انسان را مورد بحث قرار می‌دهد. فلسفه در این کتاب نه کلام و نه فلسفه به معنی خاص است که یکی در تعارض با دیگری واقع شود، بلکه حکمت (sapientia) است. بدین ترتیب فلسفه در چارچوب یکی از جریانهای فکری نمی‌گنجد، یعنی افلاطونی، مشایی یا رواقی نیست و به گروه و مکتبی خاص تعلق ندارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی